



(شاعر و فیلسوف شرق مرزا عبدالقادر بیدل در نظر غرب)

مجموعه منتخبات *Campitator* فارسی موزه بریتش لندن راجع به مرزا عبدالقادر بیدل مواد ذیل را می نویسد: مرزا عبدالقادر در سنه ۱۶۳۲ مسیحی تولد و در سنه ۱۷۱۷ وفات یافت، تخلصش بیدل بود، باتفاق آرا از بزرگترین شعرای قرن ۱۸ در هند محسوب است، ولی انتقاد و خورده گیریهای که فارسی زبانان بر او دارند گویند: ترا کیب بیدل چندان بقواعد زبان موافقت ندارد، مرزا از طایفه جغتای برلاس و در شهر عظیم آباد دهلی تولد یافت، بیدل دارای یک قوه قهرمانانه و کریکتر با افتخار بوده در آغاز حیات از ملنزمین دربار محمد اعظم شاه بوده تا خواستند مدح پرداز او گردد، چون بیدل بسوء استعمال هنر و معرفت خود راضی نبود فوراً قطع علاقه نموده از دربار سلطنت کناره گرفت و از آن به بعد آزدانه امرار حیات نموده شهر دهلی را مسکن معیشت خویش قرار داد، خانه او محفل و انجمن یاران ادبی و دوستان با ذوق و شعر فهم او بود و در سنه ۱۱۳۳ هجری به عمر ۷۹ سالگی زندگانی دنیا را وداع ابدی گفت، عده اشعار او تقریباً از صد هزار متجاوز است علاوه بر نثرهاییکه تحریر کرده مرزا ۴ مثنوی طولانی و مسلسل و عده زیادی از ترجیعات و قصاید و ۳۵۰۰ رباعی نظم کرده است، مهم ترین منظومه های بیدل قرار

ذیل است . (۱) عرفان (۲) محیط اعظم (۳) طور معرفت (۴) طلسم حیرت (۵) سرمه اعتبار (۶) چهار عنصر ولی جای حیرت است که هزارها نفر از اشعار سایر شعرای فارسی زبان حظ میبرند اما یکنفر پیدا نمیشود که اشعار این شاعر شهیر را بدقت ملاحظه نموده و از معنی و مفهوم آن تا اندازه متأثر گردد و یاصبر و حوصله خواندن علاوه از چند شعر او را داشته باشد .

این ترجمه که بشما تقدیم میشود نتیجه یک شناخت تصادفی و یا نقل سر سری نبوده بلکه درین باره مطالعات عمیقی بعمل رسیده است : اشعار بیدل خیلی طبیعی است و از بعضی تراجم ذیل ظاهر میشود که اشعار او دارای یک روح حقیقی بوده و عالم را مظاهر وحدت میدانند و دنیا را از عقب شیشه حسیات خود تماشا می کنند . و چیزی که بیشتر قابل تقدیر است منطقی سحر انگیز اوست مرزا میخواهد دنیا بگوید و ثابت کند . که اگر خدا تماماً از مظاهر ما جدا و چیزی جدا گانه باشد پس امید تقرب و محویت بحضرت او ممکن نیست . عقاید تاریک و خرافی را تماماً پشت پازده در افکار و عقاید روشن خود سیستم مخصوصی را نشان میدهد که در عصر موجوده آن را از بعض نقاط جدید ترین نظریه و جوان ترین منطقی میتوان گفت - بعضی اشعار او که مظهر اضطراب و پریشان خاطر این نابغه است در اینجا نشان میدهم :

« این جا چگونه یک جای فراموشی است که هیچکس از دیگر جایادی نمیکند ، میناء سالم و از شکستن محفوظ است ، در ساعات سرور شمع محفل و وظیفه خود را که سراپا سوختن است ، بطور دلخواه ایفا میکند ، مگر نه دل چشم را می شناسد و نه چشم خیالات دل را میداند . شیشه علامت دل است و شمع علامه چشم . دنیا از ما پر است مگر با وجود آن ما هیچ هستیم ، دنیا مانند آئینه است که در شارع عام آویخته و صورت های ما در آن حیران و سرگردان است ، این دنیا بخواب خود مرده و ابداً چشم و انمیکند ، متاسفانه نمیداند که از غم های دیرین و ناامیدی های خود بجا شکایت برم زیرا قفس من شکسته و اشیان فراموش شده . »

اشعار ذیل بیدل مظهر و نماینده فکر (Wordsworth) است که نسبت

روح میگوید : « ای انسان لکه شرم مشو وجود تو جز فراموشی و خواب چیزی دیگر نیست . در هنگام ناامیدی از حیات مرام ذیل را اظهار میکند : « در بهار معرفت من صدها خزان موجود است ، عقاید من رنگ میگیرد و رنگ می بازد ، هر کس درین دنیا مقصدی دارد و نقطه از آمال را هدف حیات قرار داده است ، پس ای زاهد سالوسی تو با سبحة صد دانه پیش برو و من با رفاقت اشک یکدانه خواهم رفت . »

میرزا وقتیکه میخواهد غواض این حیات را بفهمد میگوید : « من هرگز نرسیده ام به شناخت هر چه باشد درین زیست فرضی ، بیدل توچه فکر میکنی با وجودیکه انسان مشیت غباریست ، ولی همین مشیت غبار بدوش هر دو دنیا بار سنگینست . »

نظریه مخصوص بیدل است که کائنات را در انسان می بیند و درین شعر میگوید : « دنیا گهواره است و ما اطفال او ، اطفال خورد و قتیکه میخواهند خواب کنند بشنیدن افسانه میل مینایند ، و ما هم به شنیدن افسانه های دنیا مانند همان اطفال میل و علاقه نشان میدهم ، مدتیست کوشش دارم که هر چه بشنوم بخزانة حافظه بسپارم ، دل در آب شرم و افعال غرق است و با وجود آن خود را گم نکرده ، زیرا دل میخواهد که مانند شیشه آب شود تا در نتیجه فولاد حاصل کند . »

مخصوصاً شعرا خیر او خیلی خوب واقع شده زیرا شیشه هر قدر نازک و شکنند باشد هماقدر دقت و احتیاط بکار دارد مگر این مینای نازک و لطیف دل باید آب شود تا فولاد حاصل او گردد ، افکار بیدل خیلی رفیق و بازرنگ است برای اینکه حقیقت را دفعه ظاهر کند و نشان دهد به هزاران گونه صور و صدها پرده نشانه گرفته میزند ، بیدل میگوید : « در اول هر چیز نا پیدا بوده ، بعد ازان بدون توقف بزرگ میشود ، حرف خط و خط کتاب میگردد . اگر بیدل را از مقاطع اشعارش در یابیم ظاهر خواهد شد که شاعر چه فکری دارد :—

« بهار گلشن افکار من خزان را نمی شناسد ، من از بالای چیزی که بمن میرسد جست میکنم و باز از آنجا یادم می آید ، بزرگترین قیمت زمانه حال عبارت است از آنکه خود را به ماضی تحویل دهد . »

من تعجب میکنم و حقیقه ما به استعجاب است از يك شخصیکه در نیمه اخیر قرن ۱۷ و نصفه اول قرن ۱۸ زیست کرده و در يك محیط متعصب زندگانی بسر برده و تا حال ۲۲۰ سال از فوت او میگذرد، در اظهار عقاید و ابراز افکار خود دارای شجاعتی بوده که نظیر آن را تاریخ ادبیات مشرق سراغ نخواهد داد. اما این نکته دانستنی است که در شرق شعرا بیش از همه طرف عفو واقع شده اند. ولی این شاعر اعظم و ژنی بزرگ شرق که نام و افکارش دنیا را زیر وزن خود خفیف ساخته و فشار میدهد حق دارد که عقاید خرافی را يك سو پرت کرده و با فصیح ترین بیانی ندای حق و حقیقت را درین شعر خود به ما رسانده باشد.

«چقدر زبینه است که از خوبی و بدی بلکه از جمیع آمال صرف نظر نمائی تاراه فنارا چشم پوشیده و بدون خوف قطع کنی، حیات فردا فقط انعکاس افکار این دنیا است، با آنکه بوی گل بردوش هوا باری نیست، اما خودت را از زندان رنگ گل هم آزاد کن، تا بوی آنرا نیز فراموش کنی. در مردن و نیست شدن نزدیک سعادت را استقبال نموده، طالب دولت و ثروت دنیا هستی زیرا می بینم که تو بدنبال درستی کنیدی و تحمل مرقد در افتاده آیا میتوان بیشتر ازین خرافاتی تصور کرد که مرده را زنده گمان میکنی.»

پر ظاهر است که متفکری مانند بیدل هیچ حاکم مطلق را در دل خود جا داده نمیتواند، و این چیزها جز یکصورت حل مسائل دیگر چیزی نیست که آنها از نظر وحدت شناسی تماماً اثبات ذات است. و بیدل در صفحه بعد که صفحه سعادت قلب خود را ظاهر میسازد بایک آواز قهرمانانه خطاب میکند به انسان مالک خانه است که در بین آن حاکم و فرمان فرمای مطلق است، پس شجاعت کارانه ادعا کن و ثابت قدم باش که هیچکس ترا از پیشرفت منع نمیتواند، ولی افسوس که پدای خودت خار رفته، کدام بار سنگینست که حیات آن را بردوش تو نهاده و همچو کهنه دیواری دوشت را شکست داده؟ آسمان در نزد تو بواسطه غباری مفتوح و آفتاب مجبور است که در سایه داخل شود، و سایه دست بدامان آفتاب باشد. شما مجسمه سعادتید چرا متحمل رنج میشوید، بادوست بکلی متعهد هستید، چرا از ناامیدی فراق میسوزید، حیات از تخیل ما خلق شده، هر گاه از خود صرف نظر نمائیم. ما بازمانده

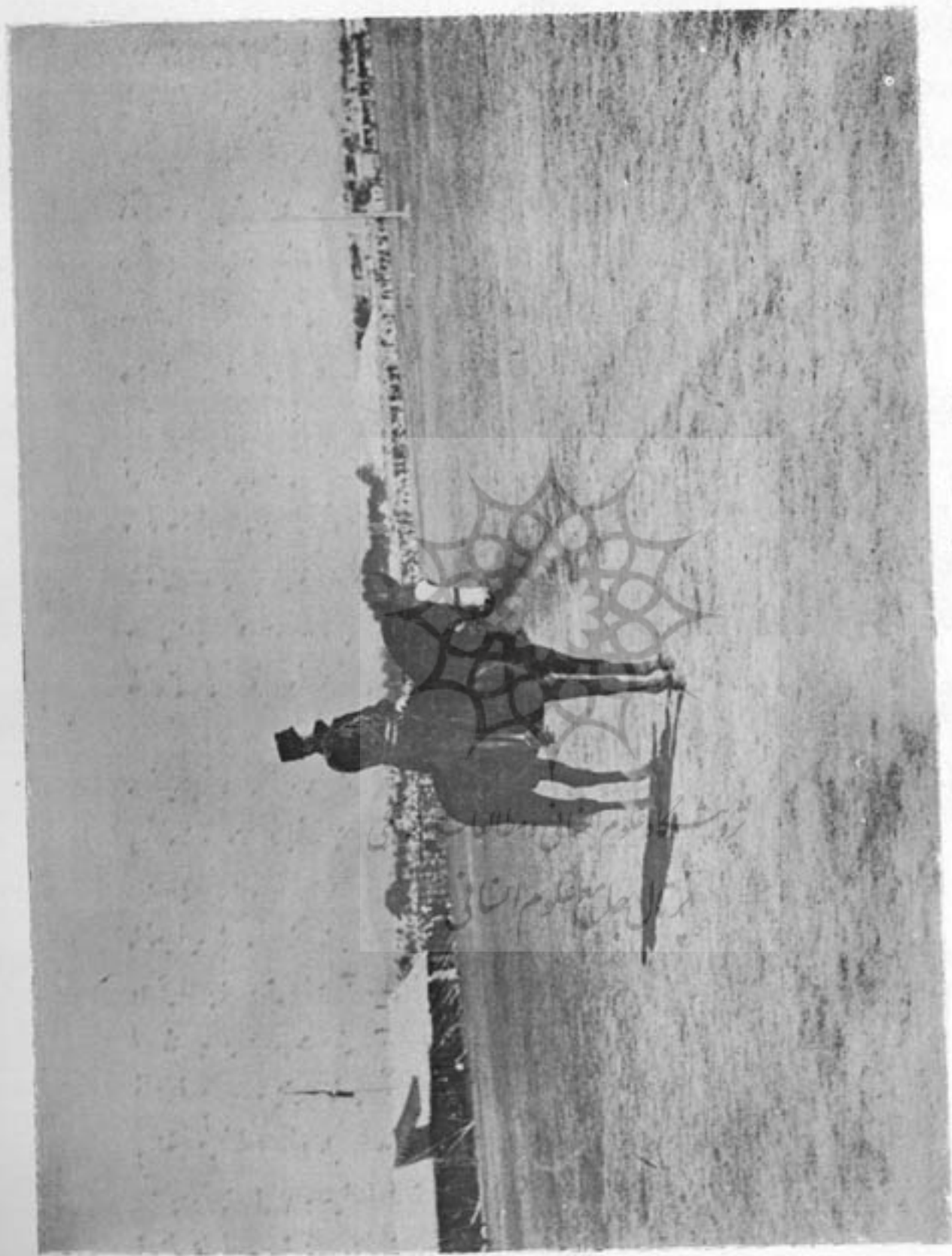
زمانه های کهن و یادگار عصر قدیم، و ظرف هستی ما از چیزی که هستیم تماماً مملو

و لب ریز است . پس از يك سلسله منطق شور انگیز او الفاظ ذیل می آید و در اطراف آن چندین مباحث خوبی ظاهر است : - کاینات جز تجلی حسن دوست چیزی دیگر نیست چه که من اصطلاحی هستم عارضی (که جهان نیست جز تجلی دوست - این من و ما همان اضافت اوست) بحر بیکران بخشش تو موج میزند ، و يك آواز وحشت ناک بلند میشود ، خوب است اما در همین حال يك طوفانی هم موجود است . با اینکه تو از من رمیده و نقاب هجران بر رخ کشیده ، مگر من از دیدن تو خورسند میشوم ، نزدیک است که آرزوهای من پرو بالی به هم رسانده ، دنیا را ته بال خود فرا گیرد ، و شاید ترا در آن وقت مانند قطره آبی که بدون بحر شناخته میشود خوبتر خواهم شناخت ، خوش میشوم وقتی که از من می پرسی دات چگونه است ، زیرا می بینم صدها نظر متجسس را که میخواهند از حال بیدل آگاه شوند ولی من بیدل از من خبر دل مطلب ، دلداری توئی پیش تو خواهد بودن .

بیدل حیثیت انسان را قرار ذیل ثابت میکند : « این مشت ضعیف خاک در دل آسمان جادارد . و این رفیق روح قوی بلکه دوست تمام ارواح ، در هر جا بدون دوست بوده و خواهد بود . » در تمام ادبیات فارسی ها يك بیت بلکه هیچ یافت نمیشود که راجع به غیاب موثر باشد بیدل در حیات تنهایی خود میگوید : « در ساحل این دنیا مانند يك خط ساده امرار حیات میکنم ، ای خدا باین مردنی که من می میرم هیچکس نمرده و نمی میرد ، یعنی زندگی بدون دوست . » و شاعر بزرگ این سخن را هم میداند که زحمت و شکایت لازم و ملزوم

يك دیگر است .

نظریه بنده راجع بترجمه و شرح افکار بیدل آن است که غالب اشخاص که تا یکدرجه بنظریات این نابغه اطلاعی یافته اند حیرتی نموده از او تقدیر کرده اند و بلکه او را پیشوا قرار داده اند . اما اینکه رویه و اسلوب اشعارش بفن شعر و زبان فارسی موافقتی نداشته یا نداشته یا فارسی ها نقصانی باشعار او می بینند اظهار نظریه از وظیفه انجمن است ولی در خصوص



اعلیٰ حضرت محمد نادر شاہ غازی درجین حضوری :
(موقعی که اردوی شاعرانہ رسم سلام نظامی را ادا میکند)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اینکه اگر نظریات ییدل امروز بطور شایانی در دنیا معرفی شود، بسا اشخاصیکه خود را درین موضوعات دانا و یا فیلسوف معرفی کرده اند نام ایشان در مقابل او از جریده عالم بر داشته خواهد شد، بلکه همه پیرو و شاگردان دبستان او خواهند بود، خصوص در علم روح یا روان شناسی که در عصر حاضر نو ظهور کرده است.

(يك شب در پغمان)

بقلم آقای حبیب الله خان طرزی

شب است، در مقابل دریاچه قشنگ نشسته ام و چشمم بر صفحات اشعار منتخبه الفرد دو موسه دوخته مانده چراغ کوچک مطالعه بر زمین کوچک پیش روی من با نور زرد گون خود میسوزد و يك حصه صفحات کتاب را روشن میدارد. اگرچه چشمم بر يك پارچه از زیبا ترین اشعار این شاعر، الوداع سوزان، افتاده ولی خیالات من بسیار دور در کنج و کنار عالم تخیل پویان است.

هوای سرد شب بلطافت مخصوصه خودش میوزد، شفق سفیدی در نتیجه غروب آفتاب کناره های جبال سهمگین را روشن میداشت، رفته رفته سیاه میشود. شر شر آب بر سنگها موسیقه لطیفی دارد که زنگ دل را میبرد و حرارت و تعب روز را بفسون کافوری خودش می رباید. رایحه گل و سنبل از میان شبنمها فلتر شده مشام را معطر و تازه میدارد سکوت و سکونت عمیقی در تمام دره حکمفرماست. در بچه های روشن عمارات بعضی از اوراق دور و نزدیک اشجار را روشن ساخته مانند تیرهای نور تراکم اشجار را میشکافد. من و میز کوچک و کتاب، تنهایی و عالم خاموشی. خیال گاهو بمطالعه میگراید و لحظه یادگار های جوانی و تلذذ از اشعار زنده کائنات رجوع میکنند. چشم بر سطر اولین شعر می افتد و بدون احساس و ادراک الفاظ دوباره بر آسمان و ستاره گان شسته و پاک منعطف